

هیولایی در پاریس، شاعرانه‌ای از فانتزی و رویا

داستان هیولایی در پاریس کاراکترهای زیادی برخلاف کارتون هالیوودی ندارد. جالب اینجا است که همین کاراکترها نیز آنچنان قرباتی با هم ندارند و در نگاه اول جمع شدنشان خیلی دور از ذهن به نظر می‌رسد.



داستان هیولایی در پاریس کاراکترهای زیادی برخلاف کارتون هالیوودی ندارد. جالب اینجا است که همین کاراکترها نیز آنچنان قرباتی با هم ندارند و در نگاه اول جمع شدنشان خیلی دور از ذهن به نظر می‌رسد.

یک اتفاق غریب و البته بسیار دوست داشتنی در سال 2011 و در صنعت فیلمسازی روی داد که بسیار قابل توجه بود. اینکه سه فیلم مطرح و خوش ساخت بازآفرینی رویدادها و قصه‌هایشان را در بطن پاریس-آنها در سه دهه اول آن قرار داده بودند.

ابتدا این نیمه شب در پاریس بود که این شهر را در دوران طلایی دهه 20 نمایش داد. سپس هوگو ساخته فانتزی اسکورسیزی شهر به اکران درآمد و پاریس دهه 30 را در دستورکار داشت و سرانجام هیولایی در پاریس که داستان در پاریس دهه اول قرن بیستم روی می‌داد. اینکه لوکیشن شهری مکان اصلی رویداد های یک فیلم و قصه های آن باشند چیز غریبی نیست اما نمایش پاریس سال‌های دور که اوج دوران هنری و تاریخ طلایی‌اش باشد حرف دیگری است. پاریس بین سال‌های 1918 تا 1925 مهد غول‌های هنر و ادبیات بود. چیزی که در فیلم نیمه شب در پاریس نیز به خوبی از آن رونمایی شد.

اما هیولایی در پاریس فانتزی‌تر از دو فیلم دیگر است چراکه با دنیای فانتزی و انیمیشن سرو کار دارد و جالب اینجا است که این کارتون کامپیوتری به روز اصلا هالیوودی نیست و در ساخت و سازش قواعد و اصول هالیوودی را به کار نگرفته. یعنی هم داستان غیر متعارف است (دلبستگی یک حشره غول آسا به یک دختر جوان) و هم کاراکترهای دیگر سروشکلی خاص دارند. ضمن اینکه به هیچ وجه شما نمی‌توانید ابتدا به ساکن خوب بودن یا بد بودن کاراکتری حتی همان حشره غول آسا را پیش بینی کنید.

داستان هیولایی در پاریس کاراکترهای زیادی برخلاف کارتون هالیوودی ندارد. جالب اینجا است که همین کاراکترها نیز آنچنان قرباتی با هم ندارند و در نگاه اول جمع شدنشان خیلی دور از ذهن به نظر می‌رسد. اگر کارتون دیو و دلبر را دیده باشید شاید بتوان گفت هیولایی در پاریس به عنوان یک انیمیشن غیرمتعارف و کارتونی هنری چیزی شبیه همان دیو دلبر هالیوودی است که البته این کارتون فاقد کاراکترها و المان های هنری انیمیشن مورد بحث ما است.

داستان از آنجا آغاز می‌شود که ما با شخصیتی به نام امیلی آشنا می‌شویم. او یک دختر با اخلاق و دوست داشتنی است که آرزو دارد روزی کارگردان سینما شود. با این همه امیلی فعلا فقط یک آپاراتچی است و باید با این موضوع کنار بیاید. و از این موضوع فقط با مائود همکار و دستیارش آگاه است. از دیگر دور و بری های امیلی باید از راثول نام برد که یک مکانیک و مخترع پرکار و کم حرف است که امیلی نسبت به او علاقه نشان می‌دهد اما خود راثول سرش به کار خودش است. لوسیل دیگر شخصیت این کارتون است. خواننده ای موفق که عمه اش تمام همت خود را صرف این مهم کرده که او را شوهر دهد و شوهری که او برای لوسیل پیدا کرده کسی نیست جز یک پلیس خشن به نام مینوت. البته مینوت امتیازات خاص خودش مثل قدرت و ثروت را دارد اما عمدتا آدمی عاطفی نیست.

در همین گиро دار یک حشره بسیار بزرگ به پاریس می‌آید و همه را به وحشت می‌اندازد و همین آقای مینوت کارآگاه مامور می‌شود تا این حشره را دستگیر کند. مینوت یک انگیزه قوی دیگر نیز دارد تا حشره هرچه زودتر به دام بیندازد و این انگیزه قوی چیزی نیست جز اظهار علاقه این حشره ناشناس به لوسیل. می‌بینید داستان هیولایی در پاریس بسیار نامتعارف است و کاراکترهایش نامتعارف تر اما وقتی فیلم را ببینید با آن همراه می‌شوید و داستانک ها را با علاقه دنبال می‌کنید.

همچنانکه در بالا ذکر کردم آنچه محور داستان هیولایی در پاریس است همان شهر زیبا و قدیمی است. با این همه این سؤال مطرح است که چطور می‌شود حال و هوای نوستالژیک را در یک فیلم کامپیوتری به اجرا درآورد؟ جواب این سؤال در نوع نگاه کارگردان هیولایی در پاریس یعنی بیبو برژرون است. و همچنین اضافه کنید همراهی و همفکری تهیه کننده اثر لوک بسون مشهور را. در واقع نگاه این دو باعث شده تا یک اثر انیمیشن بتواند داستانی کودکانه و موزیکال را در یک دوره نوستالژیک به تصویر بکشاند و کارشان مورد قبول نیز واقع گردد. ضمن اینکه باید اعتراف کرد آنچه در هیولایی در پاریس روی می‌دهد فقط و فقط در پاریس قابل روایت است نه شهر دیگری. البته برخی از منتقدان (عمدتا نویسندگان هالیوودی و منتقدان آمریکایی) عقیده دارند که در روند شکل گیری داستان اصلی هیولایی در پاریس ناخودآگاه از داستانک های شبیه به قصه های کلاسیک مانند گوئیشت نوتردام یا همان دیو و دلبری که در بالا ذکر کرده ام استفاده شده است. اگر نظر آنها درست باشد (که نیست) باز هم می‌توان گفت هیولایی در پاریس قصه ی مختص به شهر خودش را دارد و روایتش مستقل است.

در باره ساخت و ساز فیلم و این انیمیشن بزرگ اروپایی نیز بحث های زیادی مطرح است. شاید بتوان سهم 3 بعدی بودن را بیشتر از همه در نظر گرفت و اینکه اصلا چرا این فیلم این‌گونه ساخته شده است؟ به هر حال تب و تاب ساخت آثار 3 بعدی فراگیر شده است و حالا که قرار بوده یک اثر فرانسوی گران قیمت ساخته شود چرا 3 بعدی نباشد؟ به هر حال در نظر داشته باشید تمام فیلم‌های کارتونی که طی سالهای 1995 تاکنون دیده‌اید آثاری پرخرج بوده‌اند.

داستان اسباب بازی قسمت اول سرآغازی بر این جریان بود و کار با قسمت های بعدی این انیمیشن دوست داشتنی و بعد ها با کارهای ماندگاری مانند در جستجوی نمو، شرکت هیولاها، ماشین ها، و یک دوجین فیلم کامپیوتری دیگر ادامه یافت. فیلم هایی آمریکایی که هزینه 100 میلیون دلاری تا 150 میلیون دلاری شان عادی به نظر می‌رسد. حالا هیولایی در پاریس با 40 میلیون دلار

بودجه ساخته شده آنهم انیمیشنی که عمدتاً زبانی هنری دارد تا زبانی عامیانه. جالب این جا است که برخی معتقدند بسیاری از فیلم های کارتونی توانایی ساخته شدن رئال را نیز دارند. اما هیولایی در پاریس واقعاً فانتزی است و محال است به جز دنیای انیمیشن در دنیای دیگری خلق شود. نکته مثبت دیگر این فیلم جدا از رقابت نفسگیرش با کمپانی های معظم آمریکایی مانند دریم ورکز (که خود بیو برژن کارگردان هیولایی در پاریس سابقه 15 همکاری مستمر با آن داشته) و پیکسار و والت دیزنی، قدرت روایتش برای بسیاری از گروه های سنی است. هیولایی در پاریس برای سن خاصی طراحی شده اما عموم مردم می توانند از دیدن قصه آن لذت ببرند. جدای از تفاوت های ذکر شده ی هیولایی در پاریس با انیمیشن های آمریکایی اما شباهت هایی نیز بین این ساخته فرانسوی با آثار بزرگ هالیوودی قابل دریافت است. چنانچه در هیولایی در پاریس بار اصلی فیلم بر دوش رومانس عاطفی و عاشقانه است. و در این میان در روند شکل گیری داستانک ها به ناچار با چندین کاراکتر خاص نیز روبرو می شویم. این ها قواعد انیمیشن سازی است که هیولایی در پاریس به خوبی در انجامش درخشیده است. ضمن اینکه باید پذیرفت این انیمیشن ضعف های خودش را نیز در ساختار دارد. از 90 دقیقه زمان فیلم ابتدا و انتهای داستان جذاب تر و چشم نوازتر است و در میانه داستان و ماجراها تماشاگر به کندی شکل گیری ماجراها می تواند خرده بگیرد. شاید هم سهم شلوغ کاری و اکشن در فیلم کم باشد. هرچه هست حدود 15 دقیقه از این کارتون به سردرگمی در پاریس و چرخ زدن در آن، آنهم در حساسترین زمان می پردازد بدون اینکه نتیجه ای در خور برای ربط داستانک های اصلی به دست بدهد. با این همه بنظرم هیولایی در پاریس تجربه متفاوت و خوشایند است. از داستان لذت می بریم و موسیقی نیز خوشایند و جالب توجه از کار درآمده است.

نکته ای هم در باره بیو برژن و لوک بسون، شاید هیولایی در پاریس بدون حضور لوک بسون سروسامان نمی گرفت از او فیلم های شاخص و انیمیشن هم دیده اید. به هرحال حضور یک فرانسوی مطرح در عرصه فیلم سازی به عنوان تهیه کننده بین المللی بسیار برای بیو برژن عنیمت بوده است. فیلمی که نامزد دریافت اسکار نشد اما مورد توجه منتقدان و تماشاگران قرار گرفت. صدایشگی هیولایی در پاریس نیز داستان خودش را دارد. هم چنانکه شما در سالن سینمای تهران این فیلم را با صدای دوبلورهای خودمان می بینید و می شنوید. برای شهروندان فرانسوی نیز این فیلم یک بار به زبان فرانسوی و یک بار برای نمایش در سینماهای آمریکای شمالی به زبان انگلیسی صدابرداری شد که این مهم تاثیر بسیاری در اقبال تماشاگران از این انیمیشن اروپایی داشت. در باره بیو برژن یک نکته قابل ذکر است و آن هم سابقه او در کمپانی دریم ورکز و همچنین کارگردانی کارتون افسانه کوسه در سال 2004 است. انیمیشنی زیبا که اگرچه نمره قبولی خوبی نگرفت اما به هرحال داستان جذاب و قابل قبولی داشت. ضمن اینکه جزو معدود کارتون هایی است که گول های سینما مانند رابرت دنیرو و ویل اسمیت در آن صدایشگی کردند.

A monster in paris

کارگردان: بیو برژن / فیلمنامه: استیفن کازانیژان، بیو برژن / تهیه کننده لوک بسون / موسیقی: ماتیو شدید / زمان فیلم: 90 دقیقه / بودجه: 40 میلیون دلار / محصول 2011 / بازیگران: ونسا پرادایز (در نقش لوسیل) شین لنون (حشره)، آدام گولدبرگ (رائول)، جی هرینگتون (امیلی)، ملیندا زیما (ماود) و دنی هیوستون (مینوت)